

## شکوه زیبایی در دفتر دوم مثنوی

دکتر حسینعلی قبادی\*

### چکیده

کوشش اصلی در این مقاله، نشان دادن زیباییهای دفتر دوم مثنوی شریف است و شریک داشتن خوانندگان محترم در التذاذ غرقه شدن در امواج انوار مثنوی و گرم ساختن وجود آنان در پرتو تلالو آفتاب معنوی و درک کیمیای حضور مولوی: این زیبایی در سه ساحت جستجو شد: ۱- زیبایی لفظ ۲- تعالی پیام ۳- قبول و ماندگاری تاریخی ابیات (ابیاتی که در طول تاریخ به صورت ضرب‌المثل در آمده‌اند یا ظرفیت تمثیلی و ضرب‌المثلی دارند) و پیگیری این دو شالوده، دو گفتار این مقاله را تشکیل داده‌اند و کوشش شده است با بهره‌گیری از روش اسنادی و بر مبنای روش نقد سنجشی اهداف مزبور تحقق یابد.

مهم‌ترین نتیجه بررسیها در این تحقیق نشان می‌دهد، تعداد ابیات بسیار زیبا که زینت بخش جای جای دفتر دوم مثنوی است اندک نیست و این ابیات زیبا این نکته را ثابت می‌کند که به رغم ادعا نداشتن مولوی در آفرینش زیبایی لفظی، ناخودآگاه و طبیعی خلاقیت او در فرایند خلق مضامین عالی در مثنوی، در عرصه صورت، الفاضی بغایت در خمخانه ذهن و زبان او می‌جوشد و از حیث پرورش موضوع و نمادهای عرفانی و پسند عام نیز در میان بزرگان ادب عرفانی فارسی، مولوی جایگاهی ممتاز دارد.

واژه‌های کلیدی: زیبایی، لفظ، پیام، تعالی، دفتر دوم مثنوی

## مقدمه

زیبایی‌شناسی در این جستار با مفهوم مطلق علم‌الجمال برابر نیست؛ همچنین در چهارچوب متعارف درک زیباییهای ادبی از طریق معمول صنایع ادبی و علوم بلاغی نیز بحث نشده است اما در سایه و در طول زیبایی‌شناسی کلان ادبی قرار دارد؛ بنابراین شناخت سره از ناسره، گاه می‌تواند دقیقاً یک نقد کامل ادبی به حساب آید. به همین دلیل این نوشتار کوشش دارد بر مبنای شاخصها و دلایلی که در آغاز عرضه می‌کند، عیار زیبایی دفتر دوم مثنوی را محک بزند.

این نوشتار عیناً همانند حاصل برخی از تتبعات بر مبنای معهود ادبی نیست که ابیات دواوین را هر کدام جداگانه با تعاریف علوم ابلاغی و... بسنجد و نهایتاً به قواعد کلی فتاعت کرده باشد؛ بلکه حاصل چندین بار مطالعه و تدقیق در سراسر دفتر دوم و نهایتاً دریافت زیباترین ابیات با معیارهایی معین - که ذکرش خواهد آمد - روشی جامع بوده است.

گزینش هنری‌ترین ابیات به معنی بی‌هنری یا کم‌مایگی سایر ابیات نیست و هنری‌ترین نیز یک مرتبت و منزلت ندارند. چگونگی رتبه‌بندی در این جستار و شرح آن، در متن آمده است.

پای در دریا منه، کم گوی از آن	بر لب دریا خمش کن لب گزان
گرچه صد چون من ندارد تاب بحر	لیکش من نشکیم از غرقاب بحر
جان و عقل من فدای بحر باد	خونبهای عقل و جان این بحر داد
تا که پایم می‌رود، رانم در او	چون نماند پا، چو بطّانم در او

۱۳۵۶-۵۹۰/۲

## برگزیده هنری‌ترین ابیات دفتر دوم

## گفتار اول: معیارها و روش انتخاب

## یادآوری

الف: ممکن است صنایع بدیعی یا خیال‌انگیزی در آثار مولوی از روی هوشیاری سراینده نباشد، اما به هر حال این زیبایی کلام از او تراویده است و بعضی از ابیات

نسبت به بعضی دیگر از هنروری بیشتری برخوردارند و همین امر دلیل عمده ما در آغازیدن این تحقیق بوده است و درصدد پاسخ به این مجهول و سؤال برآمده‌ایم که «چرا برخی ابیات دفتر دوم مثنوی نسبت به سایر ابیات زیباتر و ادیب‌ترند؟»  
ب: انتخاب بعضی ابیات در دفتر دوم نسبت به ابیات همان دفتر مثنوی صورت گرفته است؛ نه در برابر تمام زیباترین شعرهای سروده شده در سراسر مثنوی یا کل آثار مولوی یا در قیاس با مجموعه ادبیات فارسی.

ج: شعری که با آن سرو کار داریم، سروده مولوی است که در مثنوی هم‌گانه ناخودآگاه و از سرناهشپاری از وی جوشیده است و گاه از سر هشیاری و دقت؛ نیز قالب شعر «مثنوی» و ابیات متوالی است و مضمون و معنا رشته‌ای طولی و عمودی دارد. و معمولاً شاعر در مثنوی در جستجوی پرورش معنی است نه پردازش لفظ؛ در حالی که در غزل و رباعی میدان صورتگری و زیبایی پروری برای شاعر فراخ‌تر است. در نتیجه گزینش ابیات زیبا در قالب مثنوی بغایت دشوارتر است.

### شاخصهای در نظر گرفته شده برای گزینش بهترین و زیباترین ابیات

۱- یکی از اساسی‌ترین معیار انتخاب ما علاوه بر زیبایی صورت، حُسن مضمون نیز بوده است و حتی‌المقدور اتفاق و اجتماع و در هم تنیدگی زیبایی لفظ و حُسن مضمون، مایه‌وری لفظ از نکات ژرف و بدیع عرفانی یا معانی پنهان و بلند و وسیع فرهنگی و تاریخی و دینی و مایه‌وری از حکمت، دانش و تفکر؛ اگرچه مولوی عموماً مرد «اندیشه» است و نه لفظ.

تقریباً تمام اشعار مثنوی، خواه مستقیم و یا غیرمستقیم، جز مواردی که کلام منقول باشد (و آن هم بی‌تأثیر از اندیشه نیست) سراسر لفظ، محمل اندیشه‌هاست. طرفه‌تر آنکه نتیجه تحقیق نشان می‌دهد در ساختار و شاکله مثنوی مولوی، غالباً ابیات بسیار زیبا در حالت‌های اوج اندیشه‌ورزی وی و به دنبال هم می‌آیند و این درهم آمیختگی و پیوستگی، بیانگر تأثیر رفعت اندیشه و تعالی روحی مولوی در ارتقای

زیبایی لفظ اوست و نیز پیوند تصویرگری و خلاقیت او را با حالت‌های کسب الهامات در حالت وجد و شور و جذبه نشان می‌دهد.

۲- در کنار حسن لفظ، غنای فرهنگی کلی بیت، حالت تمثیلی، اوج معانی و مایه‌های کنایی و رمزی نیز مطمح نظر بوده است.

۳- بازتاب انواع خیال‌انگیزی و تصویرگری، استعارات و تشبیهات (imagination)

۴- نازک اندیشی و باریک‌بینی و ظریف‌کاری در جا دادن دُرّ معنی در صدف لفظ.

۵- موج موسیقی و صنایع بدیعی - جناس و... Alliteration یا توزیع تناسب حروف یا متشابه‌الصوت در ابیات؛ از آنجایی که ممکن است این ادعا در مثنوی کمی بعید به نظر برسد، به چند نمونه، از جمله ابیات ۱۵۵، ۱۳۱۱ و ۲۳۶۵ ارجاع می‌دهیم.

۶- روانی و سلامت کلام.

۷- دور بودن از عیوب قافیه و غرابت استعمال.

۸- ابتکار و خلاقیت در ابداع معانی و حمل آن در لفظ معمول و بعضاً الفاظ محاوره‌ای.

۹- در اندک مواردی صنعت جان بخشیدن - تشخیص Personification مطمح نظر بوده است.

۱۰- حتی‌المقدور بی‌تی که معنی مستقل داشته باشد.

۱۱- جنبه روایتی نداشته باشد بلکه ابداعی و شاعرانه باشد.

۱۲- در نهایت مطبوع طبع و مطلوب ذوق پسند عام به نظر رسید.

یادآوری: در برخی ابیات؛ به دلیل ملاحظه خلاقیت شاعر و تعالی معنی و شگرفی بیان از عیوب خفیف قافیه‌ای اغماض شد.

د: در این مقاله، ابیات به ترتیب تنظیم در دفتر گزینش شده‌اند.

ه: مثنوی تصحیح نیکلسن (چاپ هشتم، ۱۳۷۰، تهران، انتشارات مولی) متن

مورد نظر این تحقیق بوده است.

و: هیچ ذوقمندی نیست که مشمول قانون التذاذ از شعر خوانی نشود، اما التذاذ

را نیز مراتبی است و بهره‌گیری از شعر عرفانی افضل التذاذ است. چه خوش که

صاحب ذوق مرتبت التذاذ خویش را به قلّه‌های رفیع متون عرفانی از جمله سخن مولوی برساند. نگارنده که دمی چند بخت با او یار شد و خویش را غرقه بحر دفتر دوم مثنوی یافت از سر صدق بر آن است که با معرفی زیباترینها از ابیات دفتر دوم، بازار تفکر و حَجَرَة معرفت دوستان را از طلای خالص و سره این دفتر مبارک بهره‌مند سازد و دسترنج این مدت مدید را، که صرف سره‌یابی این زرها کرده است، به آنان تقدیم بدارد، بدان امید که آنان را در التذاذ خویش سهیم سازد و آنان نیز با ذهن وقاد خویش به نقد این نوشتار بپردازند و برای کمال این جستار به وی تذکر دهند.

## روشن و مراحل انتخاب

الف- در مرحله نخستین، در حین مطالعه تمام دفتر دوم، ابیات عادی و تقریباً نازیبا حذف گردید.

ب - در مرحله دوم، ابیات متوسط حذف شد.

ج - در مرحله سوم، ابیات خوب و مطبوع جدا ساخته شد.

د - در مرحله چهارم، ابیات جالب و هنری‌تر گزینش شد.

هـ - در مرحله پنجم، از میان ابیات جالب، جالب‌ترینها و زیباترینها قید گردید.

و - در مرحله ششم، که آخرین مرحله بود، از میان ابیات جالب‌تر و زیباتر

برگزیده جالب‌ترین و زیباترینها انتخاب شد که تقدیم خوانندگان است.

## از آغاز دفتر دوم

پوستین بهر دی آمد، نه بهار

۲۵/۲

وای بیداری که با نادان نشست

۳۹/۲

مشرق او غیرجان و عقل نیست

خلوت از اغیار باید، نه ز یار

خواب بیداریست چون با دانش است

آفتاب معرفت را نقل نیست

۴۳/۲

شرقها بر مغربت عاشق شود

بعد از آن هر جا روی مشرق شود

۴۶/۲

نقشها بینی برون از آب و خاک

آینه دل چون شود صافی و پاک

۷۲/۲

کی جوان نو گزیند پیر زال؟

او جمیل است و مُحِبُّ لِلْجَمَالِ

۷۹/۲

روبه دریا، کار بَرَنَآید بجو

گفتم: ای دل! آینه کَلِّ بجو

۹۷/۲

هلال پنداشتن آن شخص خیال را...

چون همه اجزات کز شد، چون بود؟

موی کز، چون پرده گردون بود

۱۲۰/۲

در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

هر که با ناراستان همسنگ شد

۱۲۳/۲

هین! مکن روباه بازی، شیر باش

بر سر اغیار چون شمشیر باش

۱۲۵/۲

آدمی را این سیه رخ، مات کرد

این چنین تلبیس با بابات کرد

۱۲۹/۲

اندرز کردن صوفی خادم را در تیمار داشت بهیمة...

پیر اندر خشت بیند پیش از آن

آنچه تو در آینه بینی عیان

۱۶۷/۲

آفتاب از جودشان زربفت پوش

آسمان در دور ایشان جُرعه نوش

۱۸۳/۲

هر دو عالم چیست؟ عکس خال او

در بیان نباید جمال حال او

۱۹۱/۲

شکوه زیبایی در دفتر دوم مننوی / ۱۴۷

نطق، می‌خواهد که بشکافد تنم  
۱۹۲/۲

چون که من از خال خوبش دم زدم

### گمان بردن کاروانیان...

کارِ خود کن، کار بیگانه مکن  
۲۶۳/۲

در زمین مردمان خانه مکن

کز برای اوست غمناکی تو  
۲۶۴/۲

کیست بیگانه؟ تن خاکی تو

کی دم باطل قرین حق شود؟  
۲۷۶/۲

تلخ با تلخان یقین ملحق شود

مابقی استخوان و ریشه‌ای  
۲۷۷/۲

ای برادر! تو همان اندیشه‌ای

روز، پیش ماهشان چون سایه‌هاست  
۲۹۳/۲

پس حقیقت، روز سرّ اولیاست

### یافتن پادشاه باز را به خانه کمپیرزن

ماه بین برج‌رخ و بشکافش جبین  
۳۵۳/۲

احمد! خود کسیت اسپاه زمین

دورِ توست این دور، نه دور قمر  
۳۵۴/۲

تا بدانند سعد و نحس بی‌خبر

### قصه زنده شدن استخوانها به دعای عیسی (ع)

لیک کو سوز دل و دامان چاک  
۴۹۲/۲

نوحه گر گوید حدیث سوزناک

کین چو داوودست و آن دیگر صداست  
۴۹۳/۲

از محقق تا مقلد فرقه‌هاست

ذره ذره گشته بودی قالبش  
۵۰۱/۲

گر به دل در تافتی گفت بش

هر که از دیدار برخوردار شد / این جهان در چشم او مردار شد  
 ۵۸۲/۲

تعریف کردن منادیان قاضی مفلسی را گرد شهر...

هر که دور از دعوتِ رحمان بود / او گدا چشم است، اگر سلطان بود  
 ۵۸۸/۲

آدمی را فربهی هست از خیال / گر خیالاتش بود صاحب جمال  
 ۵۹۴/۲

تو مکانی، اصل تو در لامکان / این دکان بر بند و بگشا آن دکان  
 ۶۱۲/۲

شکایت کردن اهل زندان ...

هم دعا از تو، اجابت هم ز تو / ایمنی از تو، مهابت هم ز تو  
 ۶۹۲/۲

خود هم او آب است و هم ساقی و مست / هر سه یک شد، چون طلسم «تو» شکست  
 ۷۱۷/۲

معنی آن باشد که بستاند تو را / بی‌نیاز از نقش گرداند تو را  
 ۷۲۰/۲

چون تو بینایی، بی‌خر رو که جست / چند پالان دوزی ای پالان پرست  
 ۷۲۴/۲

مثل

از درون خویش این آوازاها / منع کن، تا کشف گردد رازها  
 ۷۵۳/۲

پس در آدر کارگه، یعنی عدم / تا ببینی صنع و صانع را به هم  
 ۷۶۲/۲

او چو فرعون و تنش موسی او / او به بیرون می‌دود که: «کو عدو؟»  
 ۷۷۴/۲



شکوه زیبایی در دفتر دوم منوی / ۱۴۹

نفسش اندر خانه تن نازنین      برد گر کس دست می‌خاید به کین  
۷۵۵/۲

### ملامت کردن مردم ...

بِوَالْحَكَمِ نَامَش بُد و بُوَجْهَلِ شَد      ای بسا اهل از حَسَدِ نا اهل شد  
۸۰۹/۲

هر که را خوی نکو باشد، بَرست      هر کسی کو شیشه دل باشد، شکست  
۸۱۶/۲

او چو نور است و خرد جبرئیل اوست      آن ولیِ کَم از او، قَنَدیل اوست  
۸۱۹/۲

### امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود

تا نسوزی، نیست آن عینُ الیقین      این یقین خواهی، در آتش در نشین  
۸۶۱/۲

چون که کرخی گَرخِ او را شد حَرَس      شد خلیفه عشق و ربّانی نفس  
۹۲۸/۲

بحرِ جان و جانِ بحرِ ار گویمش      نیست لایق، نام نو می‌جویمش  
۹۳۴/۲

حقّ آن آنی که این و آن از اوست      مغزها نسبت بدو باشد چو پوست  
۹۳۵/۲

این صفت کردن عرض باشد حَمَش      سایه بزر را پیِ قُربان مَكُش  
۹۵۷/۲

کار آن دارد که حقِ افراشته ست      آخر آن روید که اوّل کاشته ست  
۱۰۶۱/۲

آن غذای خاصگانِ دولت است      خوردن آن بی‌گلو و آلت است  
۱۰۸۶/۲

- مَشْرِقِ خورشید، برج قیروگون      آفتابِ ما ز مشرقها بیرون  
 ۱۱۰۷/۲
- باز گردِ شمس می‌گردم عجب!      هم ز فرّ شمس باشد این سبب  
 ۱۱۱۰/۲
- این خراب، آباد در چشم شماست      ورنه ما را ساعدِ شه، بازجاست  
 ۱۱۴۱/۲
- روشنیِ عقلا از فکر تم      انِ فطاری آسمان از فطرتم  
 ۱۱۶۰/۲
- درمن آویزید تا نازان شوید      گرچه جفدانید، شهبازان شوید  
 ۱۱۶۵/۲
- هر که باشد شاه دردش را دوا      گر چو نی نالد، نباشد بی‌نوا  
 ۱۱۶۷/۲
- چون فنا شد «ما»ی ما، او ماند فر      بیش پای اسپِ او گردم چو گرد  
 ۱۱۷۴/۲
- خاک پایش شو برای این نشان      تا شوی تاج سر گردن کشان  
 ۱۱۷۶/۲
- ای بسا کس را که صورت راه زد      قصدِ صورت کرد و بر آله زد  
 ۱۱۷۸/۲
- این سخنها خود به معنی یا ربی است      حرفها دامِ دم شیرین لبی است  
 ۱۱۸۹/۲

### کلوخ انداختن تشنه ...

- چون دم رحمت بود، گآن از یمن      می‌رسد سوی محمد بی‌دهن  
 ۱۲۰۳/۲
- سجده نتوان کرد بر آب حیات      تا نیابم زین تنِ خاکی نجات  
 ۱۲۱۱/۲

فرمودن آن والی آن مرد را که ...

یا به گلبن وصل کن این خار را

وصل کن با نار نورِ یار را

۱۲۴۵/۲

ترک شهوتها و لذتها سخاست

هر که در شهوت فرو شد، برنخاست

۱۲۷۲/۲

عُرْوَةُ الْوُثْقِ اسْتِ اَیْنِ تَرْکِ هَوَا

برکشد این شاخ جان را بر سما

۱۲۷۴/۲

یوسف! آمد رسن، در زن دو دست

از رسن غافل مشو، بیگه شدست

۱۲۷۷/۲

ز آنکه محسوسات دون تر عالمی است

نور حق دریا و حس چون شبنمی است

۱۲۹۵/۲

تیر پَرَّانِ بَیْنِ و ناپیدا کمان

جانها پیدا و پنهان جان جان

۱۳۰۴/۲

نان مُرده چون حریف جان شود

زنده گردد نان و عین آن شود

۱۳۴۲/۲

هیزم تیره حریف نار شد

تیرگی رفت و همه انوار شد

۱۳۴۳/۲

پای در دریا منه، کم گوی از آن

بر لب دریا خمش کن لب گزان

۱۳۵۶/۲

گرچه صد چون من، ندارد تاب بحر

لیک من تشکبیم از غرقاب بحر

۱۳۵۷/۲

تا که پایم می رود، رانم در او

چون نماند پا، چو بَطَّانم در او

۱۳۵۹/۲

ز آنکه دل حوض است، لیکن در کمین

سوی دریا راه پنهان دارد این

۱۳۶۴/۲

دل ز پایه حوض تن گلناک شد

تن ز آب حوض دلها پاک شد

۱۳۶۹/۲

گردِ پایه حوض دل گردای پسرا      هان! ز پایه حوض تن می کن حذر  
۱۳۷۰/۲

بحرِ تن بر بحرِ دل برهم زنان      در میانشان بَرزخ لایبغیان  
۱۳۷۱/۲

آنچه خوف دیگران، آن امن توست      بَط، قوی از بحر و مرغ خانه سُست  
۱۳۸۰/۲

دادِ هر حلقه فنونی دیگر است      پس مرا هر دم جنونی دیگر است  
۱۳۸۳/۲

پس فنون باشد جنون، این شد مثل      خاصه در زنجیر این میرِ اجل  
۱۳۸۴/۲

آن چنان دیوانگی بگسست بند      که همه دیوانگان پندم دهند  
۱۳۸۵/۲

جمله ذرات، در وی محو شد      عالم از وی مست گشت و صحو شد  
۱۳۹۷/۲

گندِ مخفی کآن به دلها می رسید      گشت اندر حشر محسوس و پدید  
۱۴۱۵/۲

**فهم کردن مریدان که ذالتون دیوانه نشده است ...**

او ز شرّ عامه اندر خانه شد      او ز زنگ عاقلان دیوانه شد  
۱۴۳۴/۲

او ز عارِ عقلِ کُندِ تن پرست      قاصدا رفته ست و دیوانه شدست  
۱۴۳۵/۲

**ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان ...**

بر کفِ دریا قَرَس را راندن      نامه‌یی در نورِ برقی خواندن  
۱۵۴۶/۲

شکوه زیبایی در دفتر دوم مثنوی / ۱۵۳

از حریمی، عاقبت نادیدن است  
بر دل و بر عقل خود خندیدن است  
۱۵۴۷/۲  
عقل، کو مغلوب نفس، او «نفس» شد  
مشتري مات زحل شد، نحس شد  
۱۵۴۹/۲

### تتمه حسد آن حشم ...

این جهان تن غلط انداز شد  
جز مر آن را، کوز شهوت باز شد  
۱۵۶۰/۲  
گویی پنهان می‌زنم آتش زنه  
نه به قلب از قلب باشد روزنه؟  
۱۵۸۷/۲

چون دل او در رضا آرد عمل  
آفتابی دان که آید در حمل  
۱۵۹۳/۲  
زو بخندد هم نهار و هم بهار  
درهم آمیزد شکوفه و سبزه‌زار  
۱۵۹۴/۲

صد هزاران بلبل و قمری، نوا  
افکنند اندر جهان بی‌نوا  
۱۵۹۵/۲  
آفتاب شاه در برج عتاب  
می‌کند روها سینه همچون کباب  
۱۵۹۷/۲

### سلیمان...

آن عطار را ورقها جان ماست  
آن سپیدی و آن سیه، میزان ماست  
۱۵۹۸/۲

### عکس تعظیم پیغام ...

چشم هُدهُد دید و جان عنقاش دید  
حس چو کفّی دید و دل دریاش دید  
۱۶۰۴/۲  
خاک زن در دیده حس بین خویش  
دیده حس، دشمن عقل است و کیش  
۱۶۰۷/۲

- ز آنکه او کف دید و دریا را ندید  
 ز آنکه حالی دید و فردا را ندید  
 ۱۶۰۹/۲
- قطره‌یی کز بحرِ وحدت شد سفیر  
 هفت بحر آن قطره را باشد اسیر  
 ۱۶۱۲/۲
- خاکِ آدم چونکه شد چالاکِ حق  
 بیش خاکش سر نهاد املاکِ حق  
 ۱۶۱۴/۲

انکار فلسفی بر ...

- آنکه بی آن روز تو تاریخ شد  
 همچو دوکی گردنت باریک شد  
 ۱۶۸۲/۲
- ماهی بیچاره را پیش آمد آب  
 این نشانها تلک آیاتِ الکتاب  
 ۱۷۰۳/۲
- «اذکُرُواالله» شاه ما دستور داد  
 اندر آتش دید ما را، نور داد  
 ۱۷۱۵/۲

انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شبان

- ما زبان را تنگ‌ریم و قال را  
 ما روان را بنگریم و حال را  
 ۱۷۵۹/۲
- ز آنکه دل جوهر بود، گفتن عَرَض  
 پس طفیل آمد عرض، جوهر غرض  
 ۱۷۶۱/۲
- مَلَّتِ عشق از همه دینها جداست  
 عاشقان را مَلَّت و مذهب خداست  
 ۱۷۷۰/۲
- لعل را گر مُهر نبود باک نیست  
 عشق در دریای غم غمناک نیست  
 ۱۷۷۱/۲

پرسیدن موسی (ع) از حق تعالی سرّ غلبه ظالمان

- آنکه بیرون از طبایع جان اوست  
 منصب خَرَقِ سببها آن اوست  
 ۱۸۴۳/۲

شکوه زیبایی در دفتر دوم مثنوی / ۱۵۵

- رحم بر عیسی کن و بر خر مکن  
طبع را بر عقل خود سرور مکن  
۱۸۵۳/۲
- هم مزاج خر شد است این عقل پست  
فکرش این که: چون علف آرد به دست؟  
۱۸۵۷/۲
- ز آنکه غالب عقل بود و خر ضعیف  
از سوارِ زفت، گردد خر نحیف  
۱۸۵۹/۲

### اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس

- کُنْده تن راز پایِ جان بکن  
تا کند جولان به گردت انجمن  
۱۹۴۸/۲
- ای بسا دانش که اندر سر دَوَد  
تا شود سرور، بد آن خود سر رَوَد  
۱۹۸۳/۲
- سر نخواهی که رَوَد، تو پای باش  
در پناهِ قطبِ صاحبِ رأی باش  
۱۹۸۴/۲
- فکر تو نقش است و فکر اوست جان  
نقدِ تو قلب است و نقدِ اوست کان  
۱۹۸۶/۲
- او تویی، خود را بجو در او ای او  
کوو کو گو، فاخته شو سوی او  
۱۹۸۷/۲
- گفتن نابینایی که دو کوری دارم  
ظن نیکش جملگی بر خرس بود  
۲۰۳۴/۲

### گفتن موسی - ع - گوساله پرست را ...

- چون ز گرگی وا رهد، محرم شود  
چون سگ کُهِف از بنی آدم شود  
۲۰۵۸/۲
- چون بُد بوجهل از اصحابِ درد  
دید صد شقی قَمَر، باور نکرد  
۲۰۶۰/۲

### تملق کردن دیوانه جالیندی را

- احمد! اینجا ندارد مال سود      سینه باید پُر ز عشق و درد و دود  
 ۲۰۷۹/۲
- مِهْر ابله، مِهْر خرس آمد یقین      کینِ او مِهْر است و مِهْر اوست کین  
 ۲۱۳۰/۲
- نفسِ او میر است و عقل او اسیر      صد هزاران مُصَحَّش خود خورده گیر  
 ۲۱۳۴/۲

### حکایت

- آنکه بیدار است بیند خوابِ خوش      عارف است او، خاک او در دیده‌کش  
 ۲۲۳۶/۲
- دانستن پیغامبر (ص) که سبب رنجوری ...
- من ز مکرِ نفس دیدم چیزها      کو بَرَد از سحرِ خود تمییزها  
 ۲۲۷۸/۲
- هین! که آن که کوهها برکنده است      زو جهان گریان و او در خنده است  
 ۲۳۰۴/۲
- پشه کی داند که این باغ از کی است؟      کو بهاران زاد مرگش دردی است  
 ۲۳۲۱/۲
- آزمودم عقلِ دور اندیش را      بعد از این دیوانه سازم خویش را  
 ۲۳۳۲/۲
- عقل را من آزمودم هم بسی      زین سپس جویم جنون را مَغرسی  
 ۲۳۳۷/۲
- به حیلت در سخن آوردن سایل آن بزرگ را ...
- فرّ او کَرّوبیان را جان شدست      او در این دیوانگی پنهان شدست  
 ۲۳۴/۲
- علم چون آموخت سگ رست از ضلال      می‌کند در پیشه‌ها صیدِ جلال



۲۳۶۳/۲

سگ چو عالم گشت، شد جلاکِ زحف / سگ چو عارف گشت، شد اصحاب کَهِف

۲۳۶۴/۲

عقلِ من گنج است و من ویرانه‌ام / گنج اگر پیدا کنم، دیوانه‌ام

۲۴۲۵/۲

اوست دیوانه که دیوانه نشد / این عسس را دید و در خانه نشد

۲۴۲۶/۲

دل بخور تا دایماً باشی جوان / از تجلی، چهره‌ات چون ارغوان

۲۴۴۲/۲

دست گیر از دستِ ما، ما را بخر / برده را بردار و پردهٔ ما مَدَر

۲۴۴۴/۲

باز خر ما را از این نفس پلید / کاردش تا استخوان ما رسید

۲۴۴۵/۲

ما ز خود سوی تو گردانیم سر / چو تو ای از ما به ما نزدیک‌تر

۲۴۴۸/۲

این دعا هم بخشش و تعلیم تست / گرنه، در گلخن گلستان از چه رُست؟

۲۴۴۹/۲

سوی سوراخی که نامش گوشه‌است / تا به باغِ جان که میوه‌ش هوشه‌است

۲۴۵۳/۲

شاهراه باغِ جانها شرعِ اوست / باغ و بستانهای عالم فرعِ اوست

۲۴۵۴/۲

تتمّه نصیحت رسول (ص) ...

هین! که از تقطیع ما یک تار ماند / مصر بودیم و یکی دیوار ماند

۲۵۰۲/۲

چون زیان جان او شد ریو او / گویی آدم بود دیو دیو او

۲۵۱۲/۲

- این امانت در دل و دل حامله است  
این نصیحتها مثال قابله است  
۲۵۱۹/۲
- لاجرم هر مرغ بی‌هنگام را  
سر بریدن واجب است، اعلام را  
۲۵۲۴/۲
- وصیت کردن پیغامبر (ص) ...  
ما اگر قَلَّاش و گر دیوانه‌ایم  
تا خیال دوست در اسرار ماست  
جاگری و جان سپاری کار ماست  
۲۵۷۱/۲
- هر کجا شمع بلا افروختند  
صد هزاران جان عاشق سوختند  
۲۵۷۳/۲
- عاشقانی کز درون خانه‌اند  
شمع روی یار را پروانه‌اند  
۲۵۷۴/۲
- چون عطارد دفتر دل واکنند  
تا که بر تو سرها پیدا کنند  
۲۵۷۵/۲
- ۲۵۷۹/۲
- اندیشیدن یکی از ضحابه ... علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
گر بکاو، کوشش اهل مجاز  
تو به تو گنده بود همچون پیاز  
۲۹۰۰/۲
- امتحان هر چیزی ...  
تا بیالاییم صافان را ز دُرد  
چند باید عقل ما را رنج برد؟  
۲۹۵۰/۲
- و آن خزان تخویف و تهدید خداست  
بهاران لطفِ شحنه کبریاست  
۲۹۵۹/۲
- و آن زمستان چارمیخ معنوی  
تا توای دزدِ خفی! ظاهر شوی  
۲۹۶۰/۲

### شرح فایده حکایت آن ...

- گرم باش ای سرد تا گرمی رسد / با درستی ساز تا نرمی رسد  
۳۰۱۱/۲
- آن دو اشتر نیست، آن یک اشتر است / تنگ آمد لفظ، معنی بس پُر است  
۳۰۱۲/۲
- نطق اصطرالاب باشد در حساب / چه قَدَر دانند ز چرخ و آفتاب  
۳۰۱۴/۲
- خاصه چرخ کین فلک زو پَره‌ای است / آفتاب از آفتابش ذره‌ای است  
۳۰۱۵/۲

### حکایت هندو ...

- تا نه‌ای ایمن، تو معروفی مجو / رُو بشو از خوف، پس بنمای رو  
۳۰۴۲/۲

### بیان حال خودپرستان ...

- بی‌تماشایِ صفت‌های خدا / گر خورم نان، در گلو ماند مَرا  
۳۰۷۹/۲
- چون گوارد لقمه بی‌دیکدار او؟ / بی‌تماشایِ گُل و گلزار او  
۳۰۸۰/۲
- جز مگر پیری که از حق است مست / در درون او حیاتِ طَیِّبه است  
۳۱۰۰/۲

### شکایت گفتن پیرمردی ...

- از برون پیر است و در باطن صَبی / خود چه چیزی است آن ولی و آن نبی؟  
۳۱۰۱/۲
- بر تو می‌خندد، مبین او را چنان / صد قیامت در درونستش نَهان  
۳۱۰۵/۲

- هر چه اندیش تو، او بالای اوست  
دوزخ و جنت همه اجزای اوست  
۳۱۰۶/۲
- هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد  
تا دل مرد خدانامه به درد  
۳۱۱۲/۲

### قصه جوحی و ...

- آخر از گورِ دلِ خود برتر آ  
گور خوش‌تر از چنین دل مر تورا  
۳۱۳۲/۲
- چیست؟ تسبیح؟ آیت روزِ آلت  
او به تسبیح از تنِ ماهی بجست  
۳۱۳۷/۲

### شکایت گفتن پیرمردی ...

- این جهان دریاست و تن ماهی و روح  
یونسِ محجوب از نورِ صُبح  
۳۱۴۰/۲
- او به سوی سئل می‌راند فرس  
گرچه سوی غلو جنباند جرس  
۳۱۵۳/۲

### قصه تیراندازی ...

- گر بپوشی تو سلاحِ رستمانِ منی  
رفت جانت چون نباشی مرد آن  
۳۱۶۹/۲

### قصه اعرابی ...

- حکمت دنیا فزاید ظنّ و شک  
حکمت دینی بَرَدِ فوقِ فلک  
۳۲۰۳/۲

### کرامات ابراهیم ادهم ...

- شیخ واقف گشت از اندیشه‌اش  
شیخ چون شیر است و دلها بیشه‌اش  
۳۲۱۶/۲
- دل نگه دارید ای بی‌حاصلان  
در حضورِ حضرتِ صاحبِ دلان  
۳۲۱۸/۲

آغاز منور شدن عارف به نور غیب

این پدید است، آن خفی: زین رو ملغز  
۳۲۵۲/۲

پس فلک قشر است و نورِ روح مغز

جسم همچون آستین، جان همچو دست  
۳۲۵۳/۲

جسم ظاهر، روح مخفی آمدست

جسم جوی و روح آبِ سایر است  
۳۲۹۲/۲

لفظ چون وکر است و معنی طایر است

خویش را از پیخ هستی بر کند  
۳۳۱۹/۲

حوض با دریا اگر پهلو رتند

طعنه زدن بیگانه ...

کو مُنزه شد ز حسّ مشترک  
۳۳۲۸/۲

پس فزون از جانِ ما جان ملک

جَوَزها بسیار و در وی مغز نی  
۳۳۹۵/۲

طاعتش نغز است و معنی نغزنی

روز همچون مصطفی، شب بُولهَب  
۳۴۰۲/۲

بنگر آن سالوسِ روز و فسقِ شب

جام تن بشکست، نورِ مطلق است  
۳۴۱۰/۲

پُر و مالا مال از نورِ حق است

کشیدن موش مهار شتر را ...

کو بود تریاق لانی ز ابتدا  
۳۴۶۴/۲

سروری زهر است، جز آن روح را

نو ز صاحب دل کن استفسارِ خویش  
۳۴۷۳/۲

لیک هر کس مور بیند مارِ خویش

جور می گش ای دل از دلدار تو  
۳۴۷۵/۲

خدمتِ اکسیر کن مس وار تو

### تشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار می‌گوید

در سخن بسیار گو همچون جَرَس در خورش افزون خورد از بیست کس  
۳۵۰۹/۲

باغ و بیشه‌گر شود یکسر قلم زین سخن هرگز نگردد هیچ کم  
۳۵۴۵/۲

### عذرگفتن فقیر به شیخ ...

پای تو در گل، مرا گلِ گشته گل مر تو را ماتم، مرا سور و دُهل  
۳۵۵۴/۲

در زمینم، با تو ساکن در محل می‌دوم بر چرخ هفتم چون رُخل  
۳۵۵۵/۲

همنشینت من نیم، سایه من است برتر از اندیشه‌ها پایه من است  
۳۵۵۶/۲

### بیان دعوی‌ای که ...

گوش کن، چون حلقه اندر گوش کن آن سخن را پیشوای هوش کن  
۳۵۸۸/۲

### جواب اشکال

ای برادر! قصه چون پیمانه‌ایست معنی اندروی مثال دانه‌ایست  
۳۶۲۲/۲

### منازعت چهار کس...

از حدیث شیخ جمعیت رسد تفرقه آرد دم اهل حسد  
۳۶۹۹/۲

### برخاستن مخالفت ...

سِرِّ گبر کور، نامذکور به دودِ دوزخ از اَرَمِ هجور به  
۳۷۲۲/۲

آفرین بر عشقِ کلِّ اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد

۳۷۲۷/۲

بازِ همت آمد و ما زاغ بود      زاغِ ایشان گر به صورت زاغ بود

۳۷۵۲/۲

آتشِ توحید در شک می‌زند      لک‌لکِ ایشان که «لک‌لک» می‌زند

۳۷۵۳/۲

مَنطِقِ الطَّيْرانِ خاقانی صد است      مَنطِقِ الطَّيْرِ سلیمانی کجاست؟

۳۷۵۸/۲

چون ندیدستی سلیمان را دمی      تو چه دانی بانگِ مرغان را همی؟

۳۷۵۹/۲

از برون مَشْرِقِ است و مَغْرِبِ است      پر آن مرغی که بانگش مُطْرَبِ است

۳۷۶۰/۲

### قصه بط بچگان ...

اندر آ در بحرِ معنی چون بطان      دایه را بگذار بو خشک و بران

۳۷۷۰/۲

تا روی هم بر زمین هم بر فلک      تو به تن حیوان، به جانی از ملک

۳۷۷۶/۲

تا چو داوود آب سازد صد زره      با سلیمان پای در دریا بینه

۳۷۸۱/۲

لیک غیرت چشم بند و ساحر است      آن سلیمان پیش جمله حاضر است

۳۷۸۲/۲



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی